

# آینده

سال هشتم . شماره یازدهم . بهمن ماه ۱۳۶۱

دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی

## چکامه نگاه و نقد ادبی

مطلبی که در این صفحات درج شده مقدمه‌ای است که آقای دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی دربارهٔ قصیدهٔ مشهور خود موسوم به " نگاه " من ندانم به نگاه تو چه رازی است نهان که مرآن راز توان دیدن و گفتن نتوان در مجموعهٔ اشعار شان که هنوز چاپ نشده است نوشته‌اند . چون نکته‌هایی را در روش سنجش و نقد ادبی در بر دارد درجش را مفید دانستیم . جواب بر آنرا طبعاً چاپ می‌کنیم .

زمستان ۱۳۱۴ خورشیدی روزی در یکی از جلسه‌های فرهنگستان ایران قبل از حصول اکثریت و ورود در دستور بحث پر هیجانی بین دو گروه در گرفته بود . چندتن از طرفداران دو آتشه پارسی سره ( از قبیل سرلشکر نخجوان فرمانده نیروی هوایی و دکتر عیسی صدیق (۱) و دکتر ... ) خواستار پیراستن و سره کردن زبان فارسی بودند . چندتن دیگر مانند محمدعلی فروغی ذکأ الملک - محمد تقی ملک الشعراء - رشیدیاسمی - بدیع الزمان فروزان فر و غیره (که طرفدار روش اعتدال بودند استعمال مقداری از لغاتی را که در طی قرون در زبان فارسی وارد و رایج شده است جائز و حتی لازم می‌شمردند .

من هم که در آن زمان رئیس دارالانشاء ( سردبیر ) فرهنگستان بودم و در روزنامهٔ ایران در سرمقاله‌هایی بامضاء " تندر " با سره نویسی مبارزه و مخالفت می‌کردم ، در آن جلسه نیز

مطالبی در تأیید عقاید گروه دوم میگفتم که غالباً مورد تصدیق مرحوم فروغی واقع میشد. در این اثنا سرلشکر نجفیان که از اظهارات مخالفان برآشفته بود بجای آنکه با خود آنها - مثلاً فروغی یا بهار - مجادله کند من - که هنوز بسبب کمی سن عضو رسمی و پیوسته فرهنگستان نشده بودم ولی با عنوان رئیس دبیرخانه در جلسات حاضر شده و با اقتضای شور جوانی پرخاشجویانه اظهار عقیده میکردم - روگرد و گفت علت این که شما با فارسی مخالفت میکنید این است که نمی‌توانید حتی دو سطر که کلمه عربی نداشته باشد بنویسید.

در این هنگام فرهنگستان وارد دستور شد و آن بحث قبل از دستور پایان رسید. من ازین خطاب عتاب آمیز سرلشکر نجفیان بسیار دل آزرده شده و آن را توهینی نسبت بخود تلقی کردم. بدین سبب همین که جلسه پایان گرفت بخانه رفتم و شروع به سرودن چکامه نگاه - که موضوع آن را از دو سه روز پیش در خاطر پرورانداده بودم - بفارسی سره کردم. هنگامی که چکامه از نیمه گذشت دو اندیشه بخاطر آمد. اول آنکه با خود گفتم اگر تمام چکامه بفارسی خالص باشد ممکن است خواننده چنین پندارد که من عقیده سرهنویسان را صد در صد پذیرفته‌ام. ثانیاً با توجه به اندیشه اول چنین اندیشیدم که شاید سزاوار باشد که اقلأ یک کلمه تازی در چکامه بیاورم.

باید اعتراف کنم که در این اثنا دل آزرده‌گیم از سرلشکر نجفیان شیطنتی بمن تلقین کرد و فکر کردم یک واژه تازی فارسی نمائی انتخاب کنم که امثال سرلشکر را بعلت قلت معلومات عربی و فارسی دچار شک و تردید و سرگشتگی سازد و دستاویز انتقامی بمن بدهد. همین کار را کردم و چکامه را که یک کلمه آن تازی و بقیه اش بفارسی سره بود پایان رساندم و پس از دو سه روز آن را بدون اشاره باین خصوصیات در مجله "مهر" منتشر کردم.

قریب یک هفته بعد از انتشار مجله نسخه های متعدد از چاپهای جداگانه آن چکامه را که مستخرج از مجله "مهر" بود در کیف خود گذاشتم و در جلسه هفتگی فرهنگستان حضور یافتم. اغلب اعضاء فرهنگستان که چکامه را در مجله مهر خوانده بودند، حتی طرفداران فارسی سره شروع باظهار لطف بمن کردند و هر کسی درباره این که موضوع چکامه و طرز بیان آن آزمایشی برخوردار است سخنی گفت. در این اثنا من رو به سرلشکر نجفیان کرده گفتم تیمسار! از لطف و تشویق شما سپاسگزارم ولی این چکامه خصوصیتی دارد. آیا به آن توجه کرده‌اید؟ هنگامی که این سخن را میگفتم نسخه‌های از چکامه را برای مطالعه به او و نسخه‌های دیگر را به سایر اعضاء فرهنگستان که در انتظار حصول اکثریت و رسمیت یافتن جلسه بودند دادم. سرلشکر چند دقیقه در آن نسخه خیره شد و پس از این که آن را بدقت خواند گفت نکته خاصی در آن نمی‌بینم جز این که چکامه دارای موضوعی تازه و جالب است. ناگهان شادروان ملک الشعراء بهار که نسخه را مطالعه میکرد گفت این چکامه بفارسی سره است ولی طوری سروده شده است که نبودن و غیبت کلمات عربی در آن احساس نمی‌شود و بهمین سبب خود من هم

که چند روز پیش این چکامه را در مجله مهر خواندم متوجه نشدم که بفارسی سره است زیرا کمترین تکلفی حاکی از سره پردازی در آن ندیدم.

با این بیان مرحوم بهار توجه حضار بیشتر شد و من که به مقتضای خام طبعی جوانی شیفته انتقامجوئی بودم سرلشگر نخجوان را که بفارسی سره بودن آن چکامه شادمانش کرده بود و از اظهار خرسندی خودداری نمیگرد مخاطب ساخته گفتم پس بهتر است سخنی را که چند روز پیش بر زبان آوردید پس گرفته و قبول بفرمائید که ما که رواج فارسی سره را مفید و ممکن و بصالح نمیدانیم نه تنها می توانیم بفارسی سره غیر مصنوعی چیز بنویسیم بلکه می توانیم هم بفارسی سره شعر بسازیم و هم آن را طوری بسازیم که حتی همه گس ملتفت نشوند بفارسی سره است.

پس از این ضربت اول حمله دوم را آغاز کرده گفتم: تیمسار! خوشبختانه یا بدبختانه برای اینکه بدستاویز این چکامه مرا در عداد معتقدان به سره نویسی در نیاورند عمداً یک واژه تازی در آن بگار برده ام. آیا ممکن است لطفاً آن واژه تازی را پیدا کنید؟ مدتی در سکوت گذشت و بالاخره سرلشگر گفت من هیچ کلمه تازی در این چکامه نمی بینم. درین میان که سایر اعضاء فرهنگستان نیز در جستجو بودند ناگاه مرحوم حاج سید نصرالله تقوی گفت آن کلمه تازی کلمه "بنیان" است. سرلشگر نخجوان گفت اختیار دارید بنیان که با "بن" آغاز میشود کلمه اصیل فارسی است.

مرحوم تقوی در جواب او، پس از توضیحی در وجه اشتقاق این کلمه به کلمات "گانهم بنیان مرصوص" که در پایان یکی از آیات سوره صف در قرآن کریم آمده است استناد کرد و گفت تیمسار ظاهراً شام بنیان عربی را ما بنیاد فارسی مشتبه می کنید و سپس بشوخی و با لبخندی رندانه گفت گمان میکنم گوینده این چکامه عمداً این کلمه "بنیان" را برای همراه کردن و به دام انداختن بگار برده تا ما هم ضمناً تفریحی کرده باشیم.

مرحوم سرلشگر نخجوان که مرد خوش نیت و بی گینه و پاکدلی بود سالها پس از این جلسه هرگاه مرا میدید یک دو بیت از چکامه مورد بحث را میخواند و بعد بطور مزاح میگفت حیف که گوینده این اشعار حریفی است گینه توز.

این سوابق را با این تفصیل برای آن می نویسم که پس از سی سال و اندی که اکنون (۲) از آن جلسه فرهنگستان میگذرد هنوز درباره تفسیر این چکامه که بفارسی ساده و درخور فهم هریاسواد شعر دوست سروده شده اشتباهاتی فاحش با تعبیراتی نادرست حتی از طرف بعضی از ادبا و ناقدان سر میزند و من ناگزیرم پس از یک توضیح مقدماتی، بعنوان مثال بیگی از آن موارد اشتباه اشاره کنم.

توضیح مقدماتی، به اجمال، این است که اگر چه من آن چکامه را به برادر بیزبانم اهدا کرده ام ولی هر فارسی زبان شعر شناس با سانی درمی یابد که قسمت اعظم آن چکامه ۴۹

بیتی یعنی ۴۱ بیت اول آن تغزلی است که در آن شاعر از نگاه معشوقه آن روز (همسر آینده) خود سخن میگوید پس سخنی از برادر بیزبان در میان نیست، و فقط در هشت بیت آخر که یک ششم چگامه است گوینده برادر بیزبان خود می‌اندیشد و از او یاد میکنند.

### نمونه‌ای از نقد ادبی در ایران امروز

جای شگفتی است که نقاد دانشمندی مانند آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه - شاید بدین سبب که هنگام نقد منظومه نگاه با اعتماد بحافظه نخواسته‌اند در متن آن مروری کنند - به نکته بدیهی و ساده مذکور در فوق توجه نکرده و چنان پنداشته یا بعلمی نامعلوم چنان وانمود کرده‌اند که سرتاسر چگامه نگاه درباره برادر بیزبان و موضوعش گفتگوبا او به زبان نگاه است و قبل از شروع به نقد، ظاهراً برای اینکه زمینه را برای خلط مبحث‌های بعدی آماده سازند، عنوان چگامه را که "نگاه" است با تصرفی ناروا تغییر داده و آن را "زبان نگاه" نامیده‌اند.

آقای دکتر زرین کوب پس از این زمینه سازی (بعمد یا باشتباه؟) در صفحه های ۲۸۵ و ۲۸۱ کتاب "شعر بی دروغ - شعر بی نقاب" (۳) یک رشته ایرادهای نیش غولی وواهی بر آن گرفته‌اند که بقول مشهور سالبه به انتفاء موضوع است و در هر حال در شأن یک ناقد دانش پژوه نیست.

مثلاً نوشته‌اند: "... کسی که شعر برای او ساخته شده است در واقع یک زبان بسته است ... در صورتی که چنانکه در پیش گفته شد شخص مورد نظر و طرف خطاب در قسمت اعظم چگامه ابداً زبان بسته نبود و نیست و با کسی که چگامه به او اهدا شده و زبان بسته است (برادرم) فرقی آشکار دارد.

ایشان در جایی دیگر از آن دو صفحه نوشته‌اند: "... وقتی سخن را روی با یک بی زبان است ... مستمع حق دارد منتظر باشد که شاعر ... وزن را چنان برگزیند که بانوعی "گنگ بازی" مناسب باشد" (؟). البته چون بر خلاف دریافت یادعوی ناقد محترم در آن چگامه روی سخن بهیچوجه با یک بی زبان نیست و با شخصی زبان دار زبان فهم است تمام این ایرادها مشتی خیالبافی ناشی از عدم دقت و داوری شتابزده (یا پیشداوری غرض‌آلود) یک ناقد کم حوصله و پرخاشجو در متن ساده و محتوای روشن یک منظومه است. و آننگهی حتی اگر مطابق ادعای خلاف واقع ایشان، در این چگامه روی سخن با یک بی زبان می‌بود چگونه می‌توان در یک منظومه که سروکار با عبارات و الفاظ است بدون تن در دادن به مسخره خاص و عام شدن بقول ایشان: "قالی مثل زبان اشاره آمیز و بریده بریده و نه یک پارچه یک بی زبان اختیار کرد" و "وزنی مناسب با گنگ بازی" برگزید؟ من هر چه میکوشم می‌اندیشم چیزی

از این عبارات ایشان دستگیر نمی‌شود جز این که گاهی ( با فرض بودن حسن نیت در کار ) تصور میکنم که ایشان در یک حالت استثنائی خستگی و پراکندگی حواس بوده‌اند و یا تحت تأثیر بعضی از اشعار مالیخولیائی بعضی از نوپردازان باب روز که گویا بسه تشخیص مصلحت آمیزشان گویندگان اشعار بی دروغ و بی نقابند و احتمالاً بمنظور جلب محبت این جماعت ، در ذم من و شعر من " نثر نو " بنویسند و ضمناً با یک تیر دوشان زده بخرج من بعضی از همکاران " کهنه سرا " و از خود راضی خود را در دانشکده الهیات از خود خشنود فرمایند . باز از مقوله حمل اعمال ( واقوال ) مؤمن بر صحت می‌توان فرض کرد که ایشان با توصیه " گنگ بازی " و نقل اشارات بریده بریده بی‌زبانان به جمله هائی که وزن و معنی محصل داشته باشند از شاعر این روزگار امر محال میخواهند و متوقعند که اتمام امکانات سمعی و بصری سینما را در اختیار داشته و بجای شعر فیلمی را کارگردانی کند .

باری امیدوارم و بلکه اکیداً تقاضا دارم لا اقل برای راهنمایی من و امثال من خود ایشان یا یکی از دوستانشان که درس دادن شعر بی دروغ و بی نقاب استاد و مورد قبول ایشان باشد نمونه‌ای کوتاه از این گنگ بازی پیشنهادی خود بدست بدهند تا بعنوان نمونه و شاهکار جدید و اصلیلی زینت بخش گنجینه ادبیات معاصر شود .

از سوی دیگر آقای دگتر زرین کوب ضمن نقد یا ذم این چگامه مرا به " تقید در تقلید زبان فرخی و عنصری متهم ساخته‌اند . ایشان که طبعاً از سبک شناسی بی اطلاع نیستند لابد فراموش کرده‌اند که ما بین زبان دلنشین و شیوای فرخی با زبان سنگین و موقر عنصری تفاوتی فراوان و بقول مشهور فرقی از زمین تا آسمان است . بنا بر این شاعری که بزبان عنصری سخن بگوید مسلماً نمی‌تواند در طرز بیان پیرو فرخی باشد . عکس این فرض نیز درست است . در هر حال سخن شناسان میدانند که زبان و شیوه بیان این دو شاعر قابل جمع نیست . مگر این که به ادعای ایشان بکار بستن و تقلید زبان این دو شاعر در یک چگامه از طرف من از معجزاتی باشد که ایشان مانند گنگ بازی در شعر از من توقع دارند .

باری تا آنجا که خودم میدانم و مجموعه آثارم بعد از چاپ گواهی خواهد داد من تقلد زبان و سبک هیچکدام از این دو شاعر نیستم تا چه رسد به هردو .

بالاخره آقای دگتر با خشنونتی ملامت آمیز اظهار تأسف کرده‌اند از این که من چرا آن چگامه را بسبک خراسانی و با " زبان فرتوت و فرسوده فرخی " سروده‌ام و نخواستم به زبان گفت و شنود امروزی با برادرم (!) سخن بگویم . چنانکه در پیش گفتم گفت و شنودی با برادر بی‌زبان در میان نبوده و با کسی دیگر بوده است که در روزگاری که این چگامه سرود شده او و تحصیل کردگانی مانند او با زبان این منظومه ولو بسبک خراسانی بود بخوبی آشنا بودند . از سوی دیگر اگر مطابق فرض نادرست ناقد محترم گفت و شنود آنهم با زبان نگاه با برادر گنگ و بی‌زبان می‌بود برای او که ناشناخت زبان سبک خراسانی قرن چهارم و پنجم

هجری بازبان ساده، معمول امروزی ابدأ، فرقی نمیگردد، زیرا هیچکدام را درک نمیگردد. پس با مختصر تجزیه و تحلیل بخوبی روشن میشود که این ایرادها مثنوی مغالطه، فاحش و حاکی از اشتباه اندر اشتباه و خبط و خطای مکعب تعددی یا غافلانه است.

یکی از شرائط اصلی و مهم نقد آثار ادبی توجه کامل به زمان و تاریخ آفرینش آن آثار است. چکامه "نگاه" در ۱۳۱۴ خورشیدی یعنی در زمانی سروده شده که سبک خراسانی در قصیده بیشتر از سایر سبکها رواج داشت و ملکه اشعرا بهار نماینده مبرزین سبک در آن عهد از پیروان و نمایندگان سایر سبکها نامی تر و شاخص تر بود و هنوز بکار بستن زبان گفت و شنود و محاوره جز در بعضی از اشعار فکاهی در آثار منظوم معمول نشده بود. پس در چنان حال و هوایی مستبعد و گناه نبود که شاعر جوانی، منظومه‌ای که از حیث مضمون و اندیشه کاملاً نو بود و در سبک خراسانی و سایر سبکها نظیر و سابقه‌ای نداشت در قالبی مقبول معمول زمان بسازد و این معنی نه موجب "تأسف" است نه درخور ملامت. شاید اگر من فرضاً در سال ۱۳۴۶ یعنی سال چاپ کتاب "شعر بی دروغ - شعر بی نقاب" میخواستم شعری درباره نگاه بسازم و برادر بیزبانم اهداء کنم با احتمال قوی آنرا در قالب مثنوی می ساختم اما در هر حال "گنگ بازی" در نمی آورم.

از سوی دیگر اگر فرض کنیم بنا بدعوی ناسنجیده، ناقد محترم این چکامه "بزربان فرسوده" فرتوت "(!) فرخی ساخته شده باید چنین نتیجه بگیریم که این منظومه در این زبان فرتوت برای ایرانیان امروز قابل درک و فهم نیست و بایستی بقول ایشان با زبان گفت و شنود آن سخن پردازانی که شعر بیدروغ و بی نقاب می سرایند سروده میشد.

با این وصف گمان میکنم اگر امروز از دانش آموزان مدارس گرفته تا شعر دوستان همه طبقات جامعه نوعی همه پرسی یا استفسار درباره این چکامه مورد ایراد بعمل آید اگر همه آنها چند بیت از آن را بخاطر نداشته باشند (که غالباً دارند) لااقل آن را با شوق و رغبت تمام می خوانند یا می شنوند و معنی و مفاد آن را (شاید بهتر از بعضی ناقدان) درمی یابند و قدر مسلم این است که هنوز این چکامه برای آنان به مراتب بیشتر و بهتر از آثار و اشعاری نقاب شاعران مورد نظر و تمجید آقای دکتر زرین کوب قابل درک و فهم و جالب و شوق انگیز است.

از این که در دفاع از چکامه نگاه بر خلاف روش معمول خود ناگزیر شدم ولو بطور غیر مستقیم ستایش گونه‌ای از اثر خود بکنم متأسف و شرمسارم ولی پس از آنکه تمام جوانب امر را می سنجم می بینم حتی بفرض اینکه مرا به خودستایی متهم کنند باز آن خودستایی مفروض از لحاظ اجتماعی بهتر از سکوت است. زیرا از نظر اصولی حق این است که اگر در مسائل ادبی و مسائل مشابه با اشتباه و غفلت یا تغافل و مغالطه غرض آلودی مواجه شویم حتی اگر بنوشته و سروده خودمان مربوط شود خفض جناح و فروتنی ریاکارانه را کنار گذاشته در رفع شبهه

بگوئیم .

گار نقد ادبی بقول مشهور مانند پل صراط از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر است و کسی که قدم در این راه میگذارد باید متوجه نکات بسیاری از قبیل آنچه برشمردم و غیر آن باشد .

من گاهی از تصور این معنی وحشت میکنم که اگر مؤلفان و ناقدان معاصر ما در ایران بر اثر بیدقتی و مسامحه و سهل انگاری یا خدای نخواستہ بعلت پاره‌های حساس‌گیری‌ها ، در مورد یک منظومه ساده بزبان فارسی آنهم در زمان حیات گوینده دچار آنهمه گمراهی‌ها و اشتباهات و تعبیرات ناروا شوند یا احیاناً به خلط مبحث و گل آلود گردن آب دست بزنند پس تکلیف و سرنوشت آثار و اشعاری که قدمت آنها گاهی هزار سال و بیشتر است چه خواهد بود .

اردی بهشت ۱۳۴۷

### یادداشت تازه

خاطره‌ی مربوط به سرودن چکامه‌ی نگاه و نقد بر نقد آن در اردی بهشت ۱۳۴۷ نوشته شده و اگر تا امروز در صد نشر نقد بر نقد بر نیامده بودم بععل مختلف انسانی ( مانند کسالت آقای دکتر زرین کوب ) و نیز بدین سبب بود که پس از انتشار کتاب مذکور مستقیماً و نیز بطور غیر مستقیم ایشان را از اشتباهاتی که در مورد نقد چکامه‌ی نگاه کرده بودند آگاه ساختم و در این مدت منتظر بودم که خود ایشان با قرائت متن چکامه بیشتر اندیشیده و با پی بردن به اشتباهات خود ضمن مقاله‌ای در مقام جبران برآیند ولی چون چنین نگردند و در این مدت مدید چیزی در این باب ننوشتند اخلاقاً خود را به چاپ و نشر این نقد بر نقد مجاز دانستم .

بخش دوم این نوشته با عنوان نمونه‌ای از نقد در ایران امروز ضمیمه‌ای دارد که در این اواخر نوشته‌ام ولی فعلاً برای احتراز از تفصیل و بیجهت‌های دیگر از چاپ آن صرف نظر کردم .

مهرماه ۱۳۶۱

### حواشی

- ۱- دکتر عیسی صدیق بعد از مدتی و مخصوصاً در نتیجه معاشرت و گفت و شنود با مرحوم فروغی به روش معتدل تری گراخید و اندیشه‌ی سره نویسی را ترک گفت .
- ۲- یعنی در تاریخ نگارش این صفحات ( فروردین ۱۳۴۷ ) .
- ۳- چاپ اول . سازمان چاپ . ۱۳۴۶ .